

نظام ولايت فقيهه، بهشت جاعلان

در ابتدای روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی و به هنگامی که آقای خمینی و اقمارش که غالباً از طرفداران کاشانی و بهبهانی و دیگر نافیان حاکمیت ملی، چه چپ و چه راست که به خط امامی معروف شدند، در تدارک کودتای خود علیه جمهوریت نظام، که با رای قاطع مردم جانشین نظام مستبد سلطنتی شده بود بر آمدند، یکی از حربه ها که با زبان فریب بکار گرفتند و آقای خمینی بلند گو و سر آمد آنها شد، تضاد مکتب و تخصص بود. خط امامی ها هر بار که در مدیریت و اداره امور کشور ناتوان میشدند برای حفظ کردن جایگاه و مقام غصبی - بهتر است بگوییم سنگر و خاکریزی - که به هنگام دوران گذار و در بل بشوی بلامتکلیفی و اغلب به قدری و به ضرب چماق و افراد مسلح اشغال کرده بودند، دست به دامان آقای خمینی و نفوذ او به عنوان رهبر انقلاب میشدند. به هنگام اختلاف آقای بنی صدر و مجلس بر سر انتخاب نخست وزیر و در جواب نامه رئیس جمهور که از عدم اطلاع و سواد آقای رجایی در اداره امور حکومت خبر میداد، چنین گفت: آقای رجایی اگر سواد ندارد، عقل دارد! و بارها در سخنرانی ها از ارجحیت مکتبی بر متخصص سخن به میان آورد. او خوب میدانست که برای استقرار نظام استبداد فقیه که با جعل و تقلب به مردم ایران تحمیل کرد، نیاز بدان دارد که ارکان حکومتی و اختیار سه قوه مجریه و قضائیه و مقننه را در اختیار بگیرد و لذا بر خلاف حتی قانون اساسی مصوب مجلس خبرگان، بهشتی را به ریاست شورای عالی قضایی گمارد و بهشتی جایگاهی را که متعلق به او نبود غصب کرد و مقامی جعلی یافت. بنا به گفته هاشمی رفسنجانی که در عبور از بحران درج است در جواب نگرانی رفسنجانی و سران حزب جمهوری از رئیس جمهور شدن بنی صدر، خمینی به آنها گفت کاری است که شده شما بروید مجلس را در اختیار بگیرید و سپس علیرغم گزارشات مختلف از تقلبات گسترده در روند انتخابات مجلس، اکثریت مجلس را غاصبین نمایندگی مردم و آنها را با تقلب در اختیار گرفتند. اما خمینی مجلس را تایید کرد و گفت مجلس در راس امور است. این عمل او انتخابات را در کشوری که مردم آن انقلاب کردند تا حاکم بر سرنوشت خویش باشند، نمایشی، بنا بر این جعلی کرد. اما هم او به هنگامی که کودتای خود را به دست مجلس انجام داد، بعد ها وقتی تعدادی از نمایندگان مجلس در باره آمدن مک فارلین به ایران قصد سنوال داشتند، با تندی به آنها خطاب کرد و پوچشان خواند و جانشین خلف او با حکم حکومتی مجلس را از راس امور به حضيض ذلت کشید. چون هر دو واقف بودند که نمایندگان همه جعلی اند. اما در این جعل کردن ها ناگوار تر از همه جعل در دستگاه قضایی در راستای به خدمت گرفتن آن در استقرار استبداد و برقراری اختناق بود. روند نسب مقامات جعلی از مامور کمیته تا بازجو و دادستان و قاضی به سرعت پیش رفت و همه شاهدیم که چه بی عدالتی ها و بلکه جنایاتی به دست این ناقاضیان جانی بر مردم کشور روا رفت و میروند. دو نمونه زیرهنوز نقطه ای از عمق فاجعه و آنچه بر ایرانی و ایران رفت را نیز بیان نمیکند:

* ناطق نوری درباره علت انتخاب لاجوردی برای دادستانی انقلاب در اوایل پیروزی انقلاب چنین گفت: به شهادت رسیدن مطهری برای ما بسیار گران بود لذا برای دستگیری گروهک فرقان اقداماتی را انجام دادیم و بالاخره موفق شدیم که خانه های تیمی آنها را شناسایی و آنان را دستگیر کنیم. من به شهید بهشتی گفتم که این افراد را به يك قاضی بسپارید که با آنان جدی برخورد کند و شهید بهشتی هم بلافاصله گفت: خودت قاضی آنان باش. من دچار لکننت زبان شدم و گفتم: مگر پدر من قاضی بوده؟ من قضاوت نکرده ام که شهید بهشتی در پاسخ به من گفت: مگر پدر من رییس دستگاه قضا بود؟ من نیز شرط کردم که اگر قرار باشد من قاضی آنان باشم باید دادستان را خود انتخاب کنم که شهید بهشتی آن را پذیرفت.

ناطق نوری ادامه داد: بعد از چند روز مطالعه به ذهنم خطور کرد که آقا اسداله از همه بهتر است چون می دانستم که وی در زندان با منافقین و گروهک ها و مکاتب مختلف مناظره هایی را ترتیب داده بود. به همین خاطر به مغازه وی در بازار رفتیم و به او گفتم، يك خوابی برای من دیده اند و من هم خوابی برای تو دیدم. شهید لاجوردی نپذیرفت اما گفت اگر تکلیف است، حرفی ندارم و قبول می کنم. (به نقل از رجا نیوز) (*)

اما همین آدم که از قضاوت بویی نبرده و رنگی ندیده بود با جعل بر این مقام و منصب نشست تا چرخ از ماشین جنایت و خیانت به مردم و کشور بشود، تا آقا اسد الله را از پشت دخل مغازه اش در بازار بیرون بکشد، تا با خوابی که برای او دیده بود، او را جلاد اوین بگرداند و او خواب از دیده هزاران مادر و پدر و فرزند داغ دیده برآید. او پس از پیروزی انقلاب، در مقام جعلی دادستان قرار گرفت و سپس در مقام رئیس سازمان زندانهای کشور مسنول شکنجه و قتل هزاران ایرانی شد. او پس از به قتل رسیدن، به پاس خدمتی که در خون ریزی به نظام ولایت فقیه کرد عنوان جعلی شهید یافت.

آیت الله منتظری به خوبی وضعیت این قاصبین و جاعلین مقام قضاوت را در خاطرات خود بیان میکند:

«وقتی انقلاب ما به پیروزی رسید، ما حداقل هزار نفر قاضی مجتهد عادل و مهم تر از آن عاقل لازم داشتیم که تشکیلات قضایی آن زمان را اداره کند و متاسفانه با این خصوصیات ده نفر هم آماده نداشتیم، کسانی که از روی شرع و عقل و منطق مشکلات را حل کنند و دچار عوام زدگی هم نباشند. تنها در آن اوایل انقلاب مرحوم امام به آقای خلخالی یک حکم قضاوت داده بودند ولی تنها آقای خلخالی که نمی توانست به همه آن پرونده ها رسیدگی کند، و نحوه کار ایشان هم بی اشکال نبود. بعد از مدتی مرحوم آقای قدوسی را به عنوان دادستان کل انقلاب معین فرمودند. ایشان هم رفته بود بعضی از مسائل را به صورت کلی از امام پرسیده بود. یک نمونه از آن را که من دیدم. یازده مساله بود در ارتباط با بعضی از جرمهای قضایی که حکم فلان جرم و فلان جرم چیست و امام به طور کلی به آن جواب داده بودند و بعد آقای قدوسی همان صفحه کاغذ را کپی گرفته بود و به دست قضات داده بودند که طبق آن عمل کنند. این پرسش و پاسخها خیلی کلی و متشابه بود. هر قاضی طبق برداشت و نظر خود به یک شکل حکم می کرد. قضات بسیار بی تجربه بودند. مثلاً یک پرونده را پیش من آوردند که قاضی زیر آن نوشته بود: "بسم الله الرحمن الرحيم، اعدام" حالا برای چی اعدام! چه کسی اعدام؟! اینکه علت و دلیل حکم را بنویسد به جای خود، حتی اسم متهم را ننوشته بود، فقط خودش زیر آن امضا کرده بود، خوب با این حکم می شود هر کس را گرفت اعدام کرد! خلاصه وضع قضایی به این شکل بود. افراد را تندتند می گرفتند و هر کسی را که می گرفتند بعضی افراد و جریانه تظاهرات و سرو صدا می کردند که اعدام باید گردد!.

آقای حاج سید جعفر کریمی به من می گفت من یک پرونده را دیدم که یک قاضی به او شش ماه زندان داده بود و پرونده مشابه آن را دیدم که قاضی دیگر آن را به اعدام محکوم کرده بود. ناهماهنگی تا این حد بود! من یک وقت در همان زمانها در اطراف نجف آباد بودم آمدند به من گفتند دونه حکم اعدام آنها صادر شده است، یکی دختر خواهر آقای حاج تقی رجایی، دختر سیزده ساله ای که من خانواده او را به خوبی می شناختم و از افراد متدین نجف آباد بودند، و دیگر آقای لسانی که با مرحوم محمد ما خیلی رفیق بود و از افراد فعال...» - از کتاب خاطرات آیت الله منتظری -

آیا بدون حضور این جانیان در جایگاه و مقام غصبی، آقای خمینی می توانست استبداد خود را مستقر کند؟ به جز قاضیان و دادستانان جعلی چه کسی می توانست حکم آقای خمینی را در مورد اعدام زندانیان دربند به اجرا بگذارد و بیداد و فاجعه شهریور ۶۷ را رقم بزند؟ چه کسی قادر بود تا پس از کودتای خرداد ۶۰، دسته دسته نو جوانان و جوانان و مرد وزن را به جوخه های اعدام بسپارد؟

با گذشت زمان، اما کم کم عقده و حسد حضرات نسبت به قول آقای خمینی متخصصین و تحصیل کرده ها و باسوادها کار این جا علین را به جعل مقام و عنوان کشاند. با مرگ آقای خمینی، مسئله جانشینی او مطرح شد و رهبری آقای خامنه ای با مشکل عدم اجتهاد او و بی سوادیش مواجه شد. لذا ماشین جعل به کار افتاد و احمد خمینی خط پدرش را جعل کرد و از قول او نوشت که شرط اعلامیت برای کسب مقام رهبری و «ولایت» لازم نیست. بدین ترتیب کار جعل مقام به رهبری نیز رسید و سید علی خامنه ای که به قول استادش آیت الله منتظری حق فتوا ندارد، بر جان و مال و ناموس مردم ولایت مطلقه که جعلی در دین خدا بیش نیست. یافت و در وادی جنایت و خیانت چهار نعله تاخت، اما کارگاه جعل عنوان که با وقاحت در دین و عقیده مردم جعل میکرد و با کمال تاسف از سوی عالمان و دینداران واقعی، بعضاً با سکوت، مواجه می شد و می شود، به این حوزه محدود نماند. کار جعل به جامعه سرایت کرد. هر روز عنوان دکتر و مهندس و آیت الله و تیمسار و سردار و... بود و هست که از سوی غاصبین جعل شده و میشود. حال در نظامی که از آغاز تا به امروز بر جعل و دروغ و فریب بنا و بنیان دارد، چه انتظاری میتوان داشت؟ چرا باید از این امر که وزیر کشور پیشنهادی آقای احمدی نژاد مدرک دکترای اکسفورد خود را جعل کرده است، اما آب از آب تکان نمی خورد که هیچ طلبکار هم هست، تعجب کرد؟ آقای کردان به خوبی به این امر واقف است که از مقام رهبری گرفته تا تمامی رفیق و رقبای او در دستگاه های حکومتی و دولتی همه غاصبند و جعلی. پس چرا او از وقاحت دیگران عقب بیفتد و جعل نکند؟ مگر نه این است که آقای خمینی در حوزه علمیه، باب جدیدی را در فقه گشود که همان وقاحت است؟ وگرنه چگونه میشود سخنان رهبر و دیگر مقامات را که در باره آزادی ها و پیشرفت های اقتصادی و علمی و فرهنگی و... ایران ابراز میدارند و همه جعل از آب در می آیند توجیه کرد، جز با مراجعه به باب وقاحت؟ اگر از باب وقاحت نیست چگونه میشود با هزار حقه و کلک مدرک جعل کرد و در عین حال مدرک را کاغذ پاره یا ورق پاره خواند؟ آیا جمهوری اسلامی و سیستم ولایت فقیه بهشت جاعلان نیست؟

(*) دروغگو کم حافظه می شود: زمان ترور مطهری، بهشتی را خمینی رئیس قوه قضائیه نکرده بود تا او بگوید: مگر پدر من رئیس دستگاه قضا بود! جعل قول نیز روش دارندگان مقامهای جعلی است.